

غلط‌هایی که در «غلط‌نویسیم» نیست

ابوالحسن نجفی

شود و نشان دهد که حرف اضافه آن «به» است. به هر حال در جمله باید همراه فعلی به کار رود، و چه اشکالی دارد که این فعل «بودن» و یا «کردن» باشد؟

□ در هیچ يك از متون معتبر ادبیات فارسی، بعد از «آنچه» هرگز «که» به کار نرفته است. آقای دکتر شریعت به استناد بیتی از قدما استعمال «که» را در این مورد روا می‌دانند:

دُرست در دهانت و تیمار تو نهاد

در دیده من آنچه که اندر دهان توست

(دیوان رشید و طواط، ص ۴۹۲)

اولاً با ذکر يك استثنا نمی‌توان قاعده‌ای را مردود دانست؛ ثانیاً دیوان مورد استناد (چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۹) مطلقاً چاپ انتقادی و معتبری نیست، زیرا فاقد نسخه بدل است و دلیل انتخاب وجه موجود و رجحان آن بر وجوه دیگر معلوم نیست. مصراع دوم بیت فوق به احتمال قریب به یقین در اصل چنین بوده است:

در دیده من آنچه اندر دهان توست

در قرائت این مصراع، احساس امروزی ما این است که وزن «سکته» دارد، و احتمالاً به همین دلیل نیز مصحح (یا کاتب) يك «که» بر آن افزوده است. اما در حقیقت سکته‌ای در کار نیست، زیرا بر طبق جوازات شاعری، وزن مصراع اول، یعنی «مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلان» (مضارع اخرب مکفوف مقصور) می‌تواند با وزن مصراع دوم، یعنی «مفعول فاعلاتن مفعول فاعلان» (مضارع اخرب مقصور) بیامیزد بی آنکه وزن از قاعده خارج شود (رجوع شود به شمس قیس رازی، العجم فی معاییر اشعارالعجم، چاپ مدرس رضوی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۵۰).

□ آقای دکتر شریعت ترکیب «اتوبوس گرفتن» را به قیاس «درشکه گرفتن» و «تاکسی گرفتن» صحیح می‌دانند. البته این ترکیب به خودی خود غلط نیست، آنچه غلط است معنایی است که در بسیاری از ترجمه‌های معاصران از این ترکیب اراده می‌شود و آن را به جای «سوار اتوبوس شدن» به کار می‌برند. این معنی گریه‌برداری از زبانهای فرانسه و انگلیسی است و حال آنکه

از میان نقدهایی که درباره کتاب غلط‌نویسیم در دو شماره اخیر نشر دانش به چاپ رسید مفصلتر و دقیقتر از همه نقد استاد فاضل آقای دکتر شریعت در شماره گذشته (ص ۴۸ تا ۵۹) است که هم از روی مراقت و انصاف علمی و هم به منظور ارشاد و اصلاح نوشته شده است. شایسته دیدم تا چند نکته را که در آن مقاله به نظر من محل تأمل آمده است در اینجا متذکر شوم شاید برای خوانندگان مجله نیز خالی از فایده نباشد.

□ آقای دکتر شریعت ترکیب «فولاد آبدیده» (به جای «فولاد آبداده») را صحیح می‌دانند. مستند ایشان بیتی از ناصر خسروست که در آن «سنان آبدیده» به کار رفته است:

دیوهگرز آبروی من نبرد زانک روی بدو دارد آبدیده سنانم
(دیوان، ص ۲۹۵)

پس از مراجعه به صفحه ۲۹۵ دیوان ناصر خسرو (چاپ مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۵) معلوم شد که در این بیت اتفاقاً «آبداده» به کار رفته است و نه «آبدیده». در چاپ جدید و دقیقتر دیوان ناصر خسرو (چاپ مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۱۱) نیز «آبداده سنانم» ضبط شده است. بنابراین تا دلیل قانع‌کننده‌ای به دست نیاید استعمال «آبدیده» را به معنای «آبداده» نمی‌توان صحیح دانست.

□ بعضی از فضلا املائی «آذوقه» را غلط و «آزوقه» را صحیح می‌دانند. اما هر دو صورت در فرهنگها (از جمله فرهنگ معین) ضبط شده و در متون مختلف نیز به کار رفته است و بنابراین هر دو صحیح است. معلوم نیست چرا آقای دکتر شریعت تذکر این نکته را بی‌فایده می‌دانند و در ضمن می‌افزایند که «کاش دلیل صحیح بودن هر دو وجه نیز نوشته می‌شد». دلیلش همین است که گفته شد و در غلط‌نویسیم نیز آمده است.

□ استعمال حرف اضافه «به» بعد از لفظ «آگاه» به حکم استعمال قدما صحیح است. آقای دکتر شریعت ایراد می‌کنند که در شواهد منقول در غلط‌نویسیم، لفظ «آگاه» به صورت مجرد به کار نرفته و همه‌جا به صورت «آگاه کردن» و «آگاه بودن» است. نمی‌دانم چگونه ممکن است «آگاه» به صورت مجرد استعمال

«اتوبوس گرفتن» در فارسی، اگر بتواند به کار رود، به قیاس «درشکه گرفتن» یا «تاکسی گرفتن» به معنای «(دریست) کرایه کردن اتوبوس» خواهد بود و نه به معنای «سوار اتوبوس شدن». پس فی‌المثل می‌توان گفت: «اتوبوس گرفتیم و بدرقه‌کنندگان را به فرودگاه بردیم»، اما نمی‌توان گفت: «اتوبوس گرفتم و به فرودگاه رفتم». در این معنی باید گفت: «سوار اتوبوس شدم و به فرودگاه رفتم».

□ بعضی از فضلا (از جمله مجتبی مینوی، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۳، شماره ۴، تیر ۱۳۴۵، ص ۳۰ تا ۵۵) اظهار عقیده کرده‌اند که هرگاه در جمله «اگرچه» یا مرادفهای آن (مانند «گرچه» و «هرچند که» و «با اینکه») به کار رود در جمله مکمل آن استعمال لفظ «ولی» یا مرادفهای آن خلاف منطقی و حتی غلط است. نمی‌دانم چرا آقای دکتر شریعت این گفته را نظر شخص من به حساب آورده و آن را مردود دانسته‌اند و حال آنکه من با ذکر شواهد متعدد نشان داده‌ام که استعمال «ولی» (یا مرادفهای آن) همراه «اگرچه» (یا مرادفهای آن) در آثار قدما فراوان است و بنابراین غلط نیست. فقط این را نیز افزوده‌ام که به حکم منطق کلام بهتر است که از استعمال «ولی» در این محل خودداری شود.

□ «اولی» در عربی صفت تفضیلی است و فارسی‌زبانان گاهی آن را به همین عنوان به کار برده‌اند و گاهی هم صفت بسیط گرفته و پسوند «تر» را بر آن افزوده و «اولی‌تر» گفته‌اند. این مطلب با تفصیل بیشتر عیناً در غلط‌نویسیم آمده است. آقای دکتر شریعت نیز همین مطلب را با عبارت دیگر بیان کرده‌اند و من نفهمیدم که ایراد ایشان بر چیست.

□ آقای دکتر شریعت ترکیب «ادبیات زمین لرزه» را اگر به معنای شعرها و داستانها و مقاله‌های ادبی درباره زمین لرزه باشد صحیح می‌دانند. البته حق با ایشان است و من هم هیچ عیبی در استعمال کلمه «ادبیات» به این معنی نمی‌بینم. منتها ایراد من بر نویسنده‌ای است که «ادبیات زمین لرزه» را در مقاله خود به معنای «منابع و مأخذ مربوط به زمین لرزه» به کار برده است. استعمال «ادبیات» به معنای «منابع و مأخذ» (یا «کتاب‌شناسی») که گزیده‌برداری از زبان انگلیسی است در فارسی غلط است.

□ آقای دکتر شریعت ترکیب «لا اقل» را نیز مانند «اقلاً» غلط می‌دانند، و این جای تعجب است، زیرا «لا اقل» در عربی به کار رفته است و غلط نیست. برای اطمینان خاطر می‌توانند، علاوه بر فرهنگ معین (جلد ۴، بخش ترکیبات خارجی)، رجوع کنند به مقاله‌ای تحت عنوان «اقلاً و لا اقل»، مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۱ و ۲ (شهریور-مهر ۱۳۲۷)، ص ۱۱۶، که در آن شعری از متنبی شاهد مثال آمده است.

□ تلفظ «ایمن» (در ترکیب «وادی ایمن») و «غیبت» (به معنای «غایب بودن») بر وزن «کیفر» است. آقای دکتر شریعت ایراد کرده‌اند که کلمه اول ayman تلفظ می‌شود و کلمه دوم بر وزن «رحمت» است و بنابراین هیچ کدام بر وزن «کیفر» نیست. در واقع آقای دکتر شریعت توجه نکرده‌اند که تلفظ ay در فارسی قدیم در همه جا می‌دیل به ey در فارسی امروزه شده است، چه در واژه‌های فارسی مانند «کیفر» و «میدان» و «نیزه» و چه در کلمات عربی دخیل در فارسی مانند «ایمن» و «غیبت» و «ریحان» و «شیطان» و جز اینها. بنابراین «ایمن» و «غیبت» در قدیم ayman و qaybat تلفظ می‌شده و امروز eyman و qeybat تلفظ می‌شود، چنانکه «کیفر» نیز در قدیم kayfar تلفظ می‌شده و امروز keyfar تلفظ می‌شود. پس «ایمن» و «غیبت» در همه حال بر وزن «کیفر» است، چه در تلفظ قدیم کلمه و چه در تلفظ امروزی آن.

□ نظر من این است که «برگزار» را بهتر است با «ذ» بنویسیم، اما اگر هم با «ز» و به صورت «برگزار» نوشته شود نباید آن را غلط دانست. دلایل نسبتاً مشروحاتی هم در این باره در کتاب غلط‌نویسیم آورده‌ام. آقای دکتر شریعت قاطعاً می‌گویند که «برگزار» بدون هیچ شك و تردیدی با «ذ» است، اما دلیل قانع‌کننده‌ای در اثبات نظر خود اقامه نمی‌کنند و در ضمن بر من خرده می‌گیرند که چرا نمونه‌ای از مشتقات «برگزاردن» نیاورده‌ام و اضافه می‌کنند که همه شواهد «برگزاردن» در لغت نامه دهخدا از يك کتاب و آن هم تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب است که چاپی انتقادی نیست. ولی مستند من لغت نامه دهخدا نبوده بلکه متون قدیم فارسی بوده است. محض نمونه يك شاهد از داستانهای بیدپای (چاپ پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران، ۱۳۶۱) نقل می‌کنم: «خرگوش گفت که ما را ناچار به حاکمی حاجت باشد که حکم ما بکند و شغل ما برگزارد» (ص ۱۸۴) و يك شاهد نیز از چاپ جدید تاریخ بیهقی (به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰): «و بسیار خوردنی و نزل ساخته بودند، آنجا بردند و همه لشکر را علف دادند. و در راه که می‌آمد سخن همه با موفق و سالار بوزگان می‌گفت، و کارها همه سالار برمی‌گزارد» (ص ۷۳۲). شواهد فراوان دیگری نیز در کتاب اخیر آمده است (از جمله در صفحات ۴۱۹ و ۸۲۰ و ۸۴۸). ولو اینکه این نمونه‌ها را اشتباه مصحح (یا

کاتب) بگیریم، تا بسند معتبری در دست نباشد نمی‌توانیم حکم به غلط بودن «برگزاردن» بکنیم.

□ مرقوم داشته‌اند که استعمال «بشریت» به جای «بشر» از قبیل استعمال «عدل» به جای «عادل» و «معاونت» به جای «معاون» و «ریاست» به جای «رئیس» است. آری، جز اینکه «عدل» و «معاونت» و «ریاست» اسم جمع نیست و دلالت بر معنای مفرد دارد و حال آنکه «بشریت» را امروزه به غلط به معنای «جهانیان» به کار می‌برند (چنانکه «ارتجاع» را نیز به معنای «مرتجعین» و «اسکتیار» را به معنای «مستکبرین») و این گریته‌برداری از زبانهای فرنگی است، زیرا در فارسی سابقه نداشته است که «اسم معنی» را در مفهوم «اسم ذات گروه» به کار برند.

□ مرقوم داشته‌اند که «بنادر» جمع مکسر «بندر» است و مانند دیگر جمعهای مکسر قابل استعمال است. من هم چیزی جز این نگفتم، فقط به عنوان توصیه افزوده‌ام که چون واژه «بندر» در اصل فارسی است بهتر است آن را به «ها» جمع ببندیم و «بندرها» بگوییم.

□ نوشته‌اند که در قرون اخیر کم‌کم «سلامت» را مردم به جای «سالم» به کار می‌برند، و توضیح داده‌اند که در نامه‌های خصوصی به جای اینکه مثلاً بنویسند «پرویز سالم است» می‌نویسند «پرویز سلامت است». اما این تحول معنایی مربوط به قرون اخیر نیست و شواهد استعمال «سلامت» به معنای «سالم» در متون قرنهای پنجم هجری به بعد فراوان است و نمونه‌ای از آن را من نیز در غلط‌نویسیم ذکر کرده‌ام: «شیخ گفت طهارت بسازید تا بر قاضی نماز کنیم. مردمان تعجب کردند که قاضی سلامت و تندرست است و مجلس می‌گوید» (اسرارالتوحید، ص ۱۸۸). اما اینکه من استعمال «راحتی» را درست می‌دانم ولی استعمال «سلامتی» را توصیه نمی‌کنم، از آن روست که «راحتی» صفتی است که در فارسی از روی «راحت» عربی بر طبق قواعد دستورفارسی ساخته شده است (از جمله در ترکیبهای «صندلی راحتی» و «کفش راحتی» و جز اینها) و حال آنکه «سلامتی» را امروزه در فارسی به صورت اسم به کار می‌برند و بنابراین از نظر معنایی فرقی با «سلامت» ندارد، و اگر قرار باشد که از این دو کلمه یکی انتخاب شود البته «سلامت» مرجح است.

□ نوشته‌اند که کلمه «تحکیم» به معنایی که در فارسی به کار می‌رود در عربی مستعمل نیست، اما در فارسی مستعمل است و عیب و ایرادی ندارد. من هم چیزی جز این نگفتم و نمی‌دانم چرا آقای دکتر شریعت این طور برداشت کرده‌اند که من استعمال این کلمه را غلط می‌دانم.

□ البته معنای «تصفیه حساب» یا «تسویه حساب» فرق دارد و

آنچه آقای دکتر شریعت در این خصوص نوشته‌اند دقیقاً همان است که من هم در غلط‌نویسیم گفته‌ام و نمی‌دانم ایراد ایشان بر چیست. فقط من این نکته را اضافه کرده‌ام که به خلاف تصور عده‌ای از فضلا (از جمله سعید نفیسی، در مکتب استاد، ص ۶۴)، استعمال «تسویه حساب» به معنای مجازی (مثلاً در جمله‌ای چون «حساب خرده‌ام را با او تسویه کردم») صحیح نیست و در اینجا باید «تصفیه» به کار رود، چنانکه مردم عادی نیز در زبان روزمره همین کلمه اخیر را به کار می‌برند.

□ مرقوم داشته‌اند که «تقوا» را باید به صورت «تقوی» نوشت، چنانکه در این شعر حافظ:

این تقویم تمام که با شاهدان شهر

اما «تقوی» در این شعر taqvi تلفظ می‌شود و درست به همین دلیل است که باید میان املاهای این دو تلفظ فرق بگذاریم و یکی را به صورت «تقوا» و دیگری را به صورت «تقوی» بنویسیم. اما اینکه حافظ و دیگر شاعران به جای «تقوا» گاهی «تقوی» می‌گویند بنا بر ضرورت شعری است. توضیح آنکه مصوت‌های بلند فارسی اگر در آخر کلمه واقع شوند و کلمه بعدی آنها به مصوت ابتدا شود (یا به بیان دقیقتر به همزه قابل حذف ابتدا شود) شاعر می‌تواند آن مصوت‌ها را به ضرورت وزن منتخب خود کوتاه به حساب آورد. فقط مصوت بلند در این میان استثناست و هرگز نمی‌تواند کوتاه به حساب آید. به همین سبب است که شعرا «دنیا» و «تقوا» را گاهی «دنی» و «تقوی» تلفظ می‌کنند:

دنی آن قدر ندارد که برورشک برند

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند (سعدی)

(مصوت پایانی i در کلمه «دنی» به ضرورت وزن کوتاه است و حال آنکه اگر «دنیا» به کار می‌رفت مصوت e نمی‌توانست کوتاه شعرده شود و ناچار وزن از قاعده خارج می‌شد.)

□ آقای دکتر شریعت «جنت» را در عربی فقط به معنای «باغ» می‌دانند و ظاهراً ایرادشان بر من این است که چرا آن را به معنای «بهشت» گرفته‌ام. اما این کلمه به معنای «بهشت» نیز هست، چه در عربی (از جمله رجوع شود به منتهی‌الارب و

المنجد) و چه در فارسی (از جمله رجوع شود به فرهنگ معین)، چنانکه در بیت زیر از حافظ:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلاً را

بدیهی است که در این بیت «جنت» نمی تواند به معنای «باغ» به کار رفته باشد.

□ آنچه در مورد «چنانکه» گفته اند و اینکه چه وقت میان «چنان» و «که» در عبارت فاصله می افتد صحیح است و به نظر نمی آید که منافاتی با گفته من داشته باشد. غرض من بیشتر بیان تفاوت‌های دستوری و معنایی میان «چنانکه» و «چنانچه» بوده است (که یکی از این تفاوتها اتفاقاً همین است که «چنانکه» را می توان به صورت دو کلمه جدا از هم در آورد و «چنانچه» را نمی توان) و نیز بیان این نکته که بعد از «اگر» کدام یک از این دو را باید به کار برد.

□ مرقوم داشته اند که «مردم ناحیه ختا و ختن به زیبارویی معروف نیستند». اما در متون ادبیات فارسی کرارا به زیبارویی مردم ختا و ختن اشاره صریح شده است. محض نمونه، چند بیت زیر فقط از دیوان کبیر مولوی (چاپ بدیع الزمان فروزانفر) نقل می شود:

زانبوهی دلبران و مهریوان هر گوشه شهر ما ختن گردد

(ج ۲، ص ۸۵)

عمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر

حسن و جمال و دلبری داد به شاهد ختن

(ج ۴، ص ۱۲۹)

بس خطاها کرده ام دزدیده لیکن آرزوست

با لب ترک ختا روزی خطایی سیرسیر

(ج ۲، ص ۲۹۶)

□ نظر ایشان در مورد ترکیب کلمه «خورجین» (که آن را مرکب از «خور» به معنای کیسه و «گین» پسوند شباهت می دانند) شاید صحیح باشد، اما مرحوم دهخدا و بعضی از محققان دیگر این کلمه را مرکب از «خرج» عربی به معنای کیسه و «ین» علامت تشبیه دانسته اند و املائی آن را به صورت «خرجین» آورده اند. این کلمه در فرهنگهای دیگر (از جمله معین و عمید) نیز با همین املائی اخیر ضبط شده است.

□ آنچه در مورد استعمال ضمیر متصل پس از ضمیر مشترک «خود» گفته اند به نظر من قانع کننده نمی آید، زیرا در مصراع زیر از حافظ:

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان

اگر ضمیر متصل «شان» را، طبق نظر آقای دکتر شریعت، به معنای «ایشان را» بگیریم لازم می آید که اولاً مفعول صریح در جمله تکرار شده باشد: یک بار به صورت «نودولتان را» و بار دیگر به صورت «ایشان را» (یعنی جمله به نثر چنین شود: «یارب این نودولتان را ایشان را با خر خود نشان») و چنین تسامحی از حافظ بعید است؛ ثانیاً «خود» در این صورت به معنای «خودت» خواهد شد («یارب این نودولتان را با خر خودت نشان») و این بعیدتر است.

□ آنچه درباره معنای «دستور» نوشته اند البته صحیح است، ولی من اصلاً متعرض معنای این کلمه نشده ام؛ تنها چیزی که گفته ام این است که جمع این کلمه به صورت «دستورات» (به هر معنی) در عربی به کار نرفته است و در فارسی نیز استعمال آن صحیح نیست.

□ مرقوم داشته اند که «دلایل» علاوه بر اینکه جمع «دلالت» است جمع «دلایله» هم هست و «دلایله» را واحد «دلایل» گرفته اند. اولاً در فرهنگهای عربی (از جمله: لسان العرب، منتهی الارب، المنجد) «دلایل» به عنوان جمع «دلایله» نیامده است و من نمی دانم مستند آقای دکتر شریعت چیست؛ ثانیاً در فرهنگهای عربی «دلایله» به معنای «راه آشکار» آمده است و نه به عنوان واحد «دلایل»؛ ثالثاً گیریم که «دلایله» واحد «دلایل» باشد، طبق نظر خود آقای دکتر شریعت در بحث از «ثمره» و «شجره» و جز اینها، بایستی به «دلایلات» جمع بسته شود و نه «دلایل». ناگفته نماند که در همه فرهنگهای عربی «دلایل» به عنوان جمع «دلالت» آمده و در غلط نویسیم نیز عیناً نقل شده است.

□ مرقوم داشته اند که «دوران» بر وزن «نوغان» ربطی به «دوران» بر وزن «فوران» ندارد، بلکه مرکب است از «دور» و پسوند «-ان»، یعنی پسوند زمان، چنانکه در کلمات «بامدادان» و «صبحگاهان». اما پسوند «-ان» پسوند زمان نیست، بلکه پسوندی است که بر کلمات دال بر زمان افزوده می شود و به آنها حالت قیدی یا ظرف زمان می دهد (چنانکه «بامدادان» و «صبحگاهان» نیز معمولاً در مقام قید به کار می روند، یعنی «در بامداد» و «در صبح») و حال آنکه «دوران» اسم است و به همین دلیل می تواند مضاف یا مضاف الیه واقع شود، چنانکه حافظ «جفای فلک» و «غصه دوران» را که هر دو مضاف و مضاف الیه اند در کنار هم قرار داده است:

از دماغ من سرگشته خیال رخ دوست

به جفای فلک و غصه دوران نرود

□ در مورد واژه دخیل «سیفیلیس» گفته اند که باید تلفظ

عامیانه «سفیلس» یا «سیفلیس» ملاک قرار گیرد و نه اصل تلفظ خارجی، ولی دلیلی برای اثبات نظر خود ذکر نکرده اند (فراموش نشود که در همه کتابهای طبی و بهداشتی و در اغلب نشریات علمی این کلمه به صورت «سیفیلیس» به کار می رود).

□ مرقوم داشته اند که هنوز کسی مانند مؤلف غلط ننویسیم چنین با قاطعیت نظر نداده است که هاء «شبه» غیر ملفوظ است. در این باره کافی است که به یکی از فرهنگهای فارسی (از جمله فرهنگ معین) نگاهی بکنند و ببینند که در همه جا این کلمه با «ها»ی غیر ملفوظ ثبت شده است. آقای دکتر شریعت به استناد معرب این کلمه یعنی «شَبَق»، «ها»ی آن را ملفوظ می شمارند و حال آنکه اتفاقاً همین کلمه معرب نشان می دهد که اصل «شبه» در زبان پهلوی «شَبگ» بوده (چنانکه «نامگ» پهلوی در عربی «نَمَق» شده است) و درست به همین دلیل نیز «ها»ی آن در فارسی غیر ملفوظ است (چنانکه «نامگ» پهلوی در فارسی «نامه» شده است).

□ نوشته اند که «شعبات» به عنوان جمع «شبعه» از مقوله «جملات» به عنوان جمع «جمله» است. من هم این را قبول دارم، فقط یادآوری کرده ام که در عربی و در متون کهن فارسی «شعبات» به کار نرفته است و این کلمه ساخته فارسی زبانان در قرون اخیر است.

□ نوشته اند که «حیوة» و «زکوة» و «صلوة» و «مشکوة» یا با رسم الخط دیگر آنها «حیاء» و «زکاة» و «صلاة» و «مشکاة» را می توان در فارسی به صورت «حیات» و «زکات» و «صلات» و «مشکلات» نوشت. این عیناً همان چیزی است که من هم در غلط ننویسیم گفته ام و نفهمیدم که ایراد آقای دکتر شریعت بر چیست. □ مرقوم داشته اند که تاکنون کسی بر کلمه «علیه» اعتراض نکرده و «تلاشی در بیرون راندن این کلمه نشده است». چرا، چنین تلاشی شده است. سالها پیش، مرحوم احمد خراسانی در مجله دانش (سال ۱، شماره ۴، تیر ۱۳۲۸) تحت عنوان «یک بحث بر علیه «علیه» و «له»» بحث غلط بودن «علیه» و «بر علیه» و «له» و «به له» را پیش کشید و مرحوم ملک الشعراى بهار در شماره بعد همان مجله مقاله ای در تأیید مقاله احمد خراسانی نوشت و دیگران نیز این بحث را در نشریات دیگر (از جمله، تا آنجا که یادم است، در روزنامه ایران ما) ادامه دادند و حتی مرحوم بهار نوشت: «خدا عمر دهد کسی را که از نوشتن این دو لفظ ریک دست نگاه بدارد!» (برای توضیح بیشتر رجوع شود به مقاله نگارنده «آیا زبان فارسی در خطر است؟»، در کتاب درباره ترجمه، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۹ تا ۱۶۳، خاصه صفحه ۱۵۸ و ۱۵۹).

□ نوشته اند که «عوامل» هم جمع «عامل» است و هم جمع

«عامله». البته در فارسی «عوامل» به عنوان جمع «عامل» مستعمل است و اشکالی هم ندارد. ولی باید دانست که این کلمه در عربی فقط به عنوان جمع «عامله» به کار رفته است و بس.

□ مرقوم داشته اند که «فران» را مردم اکنون به معنای «قسمتی از جمله» یا «بخشی از سخنان کسی» یا «بخشی از زندگی کسی» به کار می برند که ریشه انگلیسی دارد. از این عبارت معلوم نمی شود که آیا آقای دکتر شریعت با استعمال «فران» به این معانی موافق اند یا نیستند. وانگهی phrase در انگلیسی به معنای «اصطلاح» است و ربطی به هیچ يك از این معانی ندارد. اما درباره اینکه چه گروه از «مردم» آن را به کار می برند در پایان این نوشته اشاره ای خواهم کرد.

□ ایراد کرده اند که «کعب الاخبار» شخصی است یهودی که در زمان عمر اسلام آورد و از علمای صدر اسلام نیست. نفهمیدم که ایراد آقای دکتر شریعت بر چیست. آیا کعب الاخبار را از علما نمی شمارند یا متعلق به صدر اسلام نمی دانند یا در مسلمانی او شك دارند؟ به هر حال کسی را که در زمان ابوبکر (و نه عمر) اسلام آورده و حافظ اخبار و احادیث و حسب حال پیمبران قوم یهود بوده و آنها را به مسلمانان می آموخته و نیز تاریخ مسلمانان را می دانسته و بسیاری از تفسیرهای قرآن، چنانکه گفته اند، مرهون آموزشهای اوست، چگونه می توان از «علمای صدر اسلام» به شمار نیاورد؟

□ من در غلط ننویسیم گفته ام که معنای «محظور» یا «محذور» فرق دارد و نباید این دورا به جای هم به کار برد. اما آقای دکتر شریعت مرقوم داشته اند که «محظور» در فارسی صفت است و «محذور» غلبه اسمیت دارد. نفهمیدم چه ایرادی بر من دارند.

□ مرقوم داشته اند که «مساعی» و «مفاسد» را در فارسی به عنوان جمع «سعی» و «فساد» به کار می برند. من هم چیزی جز این نگفته ام و نمی دانم ایراد ایشان بر چیست.

□ نوشته اند که در عربی «ظنین» به جای و به معنای «مظنون» به کار می رود و در فارسی هم همین طور. این درست همان چیزی است که من هم در غلط ننویسیم گفته ام و نمی دانم چه ایرادی بر گفته من دارند.

□ مرقوم داشته اند که «نهی منکر» درست نیست بلکه باید

به کار می‌برند استعمال آن را جایز می‌دانند، مانند «اقشار» و «اندیشمندان» و «حفاظت» و «حجیم» و «سکنه» و جز اینها. بگذریم از اینکه دربارهٔ رایج بودن این کلمات در زبان مردم می‌توان شک کرد و نیز بگذریم از اینکه آقای دکتر شریعت «خودکفایی» و «تکمیل نواقص» را که عدهٔ بیشتری از مردم به کار می‌برند و «برگزار» (با حرف «ز») را که تقریباً در همهٔ روزنامه‌ها و کتابها می‌نویسند غلط فاحش می‌دانند و احتراز از آنها را لازم می‌شمارند، و این دو قول البته با هم تناقض دارند. اما بیایید ببینیم این «مردم» واقعاً کیستند. آیا مردم کوچه و بازارند؟ حاشا که چنین باشد. این مردم با «اقشار» و «اندیشمندان» و «حجیم» و «سکنه» و «فران» و امثال اینها چه کار دارند؟ این کلمات و ترکیبات غلط را عده‌ای از درس خواندگان بیمایه در سالهای اخیر درست کرده‌اند و به کار می‌برند و اگر مورد انتقاد قرار گیرند بیسواد خود را به پای مردم می‌گذارند. مثلاً اگر به آنها گفته شود که چرا «کنکاش» را که به معنای «مشورت» است به جای «کاوش» به کار می‌برید و از طریق تلویزیون نیز آن را رواج می‌دهید، جواب می‌دهند که مردم آن را به کار می‌برند و ما هم به کار می‌بریم. آخر مردم با کنکاش چه کار دارند؟ البته اگر کلمه‌ای یا ترکیبی در زبان روزمرهٔ مردم کوچه و بازار وارد شود و همه یا اکثر مردم آن را به کار ببرند ما حق نداریم آن را غلط بشماریم ولو اینکه معایر استعمال گذشتگان و حتی مخالف قواعد مرسوم دستور زبان باشد. ولی جمع معدودی قلم به دست کم‌مایه که متأسفانه عدهٔ آنها در روزنامه‌ها و خبرگزاریها و رادیو و تلویزیون رو به افزایش است «مردم» نیستند و در مقابل آنهاست که ما باید از زبان فارسی دفاع کنیم، زیرا اگر خطری متوجه این زبان باشد فقط از جانب همین گروه است و نه از جانب عامهٔ مردم.

✱

این نوشته طولانی شد و تازه مقداری از نکات و ایرادات آقای دکتر شریعت ناگفته ماند. پاره‌ای از این نکات و ایرادات کاملاً درست است و من، ضمن سپاسگزاری از منتقد دانشمند، آنها را در چاپ آیندهٔ غلط نویسیم وارد خواهیم کرد و پاره‌ای دیگر ایرادات جزئی است که می‌توان از طرح آنها در اینجا صرف نظر کرد. در نظر داشتم که چند کلمه‌ای نیز دربارهٔ «که» ربط و «که» موصول در زبان فارسی، که آقای دکتر شریعت با واقع‌نگری و بی‌طرفی علمی و دیگران با بددلی و به قصد کوبیدن حریف با همهٔ وسایل ممکن مطرح کرده‌اند در اینجا بنویسم، اما چون از حوصلهٔ این صفحات محدود بیرون بود آن را برای مقالهٔ مستقل دیگری می‌گذارم.

«نهی از منکر» گفت و نوشت. اولاً من عبارت «امر معروف و نهی منکر» را عیناً از کتاب چهارمقاله (چاپ دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۳۴، ص ۴۷) نقل کرده‌ام و حق نداشته‌ام که در نقل قول تصرف کنم؛ ثانیاً محض اطلاع عرض می‌کنم که در تمام متون گذشتهٔ فارسی تا یکی دو قرن پیش همه جا «امر معروف و نهی منکر» آمده است. حتی در کتاب تذکرهٔ الملوك متعلق به قرن دوازدهم هجری نیز عبارت به همین صورت بوده جز اینکه مصحح حرف اضافهٔ «به» و «از» را در میان قلاب به آن افزوده است. فقط از قرن سیزدهم هجری به بعد است که اندک اندک حرف اضافهٔ «به» و «از» به آن افزوده می‌شود و عبارت به صورت «امر به معروف و نهی از منکر» درمی‌آید.

□ من دربارهٔ استعمال «نه... نه...» در جمله گفته بوده‌ام که سه جملهٔ زیر به يك معنی است و هر سه هم صحیح است:

- ۱) این پیشنهاد را نه کارفرمایان پذیرفتند و نه کارگران
- ۲) این پیشنهاد را نه کارفرمایان و نه کارگران نپذیرفتند
- ۳) این پیشنهاد را نه کارفرمایان و نه کارگران پذیرفتند

آقای شریعت این ترکیب را با استعمال «هم... هم...» در جمله مقایسه کرده‌اند که صحیح است و در ضمن جمله دیگری نیز به سه جمله فوق افزوده‌اند: «این پیشنهاد را نه کارفرمایان نپذیرفتند و نه کارگران» که گمان نمی‌کنم هرگز در فارسی به کار رفته باشد یا به کار رود. به هر حال نفهمیدم ایراد ایشان بر چیست.

□ آقای دکتر شریعت جای جای ایرادهایی نیز بر رسم الخط بعضی از کلمات گرفته‌اند و از جمله گفته‌اند که «جرات» و «رئوس» و «رؤوف» و «سیآت» و «هیآت» و «مسأله» را باید به همین صورت نوشت و نه به صورت «جرتت» و «رئوس» و «رئوف» و «سیآت» و «هیئت» و «مسئله». جواب همهٔ این ایرادها و دلیل انتخاب رسم الخط دوم به جای رسم الخط اول به تفصیل در جزوه‌ای با عنوان شیوهٔ املائی فارسی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴) ذکر شده است و آنچه در غلط نویسیم آمده، چنانکه در مقدمهٔ کتاب نیز متذکر شده‌ام، منطبق است بر رسم الخط شیوهٔ املائی فارسی و اصول پیشنهاد شده در آن.

□ يك نکتهٔ اساسی را ناگفته نگذارم. آقای دکتر شریعت در طی مقالهٔ خود گاه‌گاه به استناد آنکه فلان کلمه یا ترکیب را «مردم»